

بررسی مسئله چرایی عدم ذکر نام حضرت علی علیه السلام در قرآن

حمید کریمی *

نیما خوارزمی **

مصطفی مرشدسلوک ***

چکیده

چکیده: یکی از مسائلی که عمر آن تقریباً به بلندای تاریخ اسلام می‌رسد، این است که چرا نام ائمه در قرآن به گونه‌ای تصریح نشده که مانع بروز بزرگ‌ترین اختلاف بین امت پیامبر شود؟ این در حالی است که برخی از مسائل غیرضروری، فروع و مستحبات در کتاب ذکر شده است. مسئله امامت و خلافت مهم‌ترین بحث اختلافی در امت اسلام است که مسیر فکری و زندگی هر مسلمانی را تعیین می‌کند. این نوشتار به روش توصیفی-تحلیلی و مطالعه کتابخانه‌ای به این موضوع پرداخته و پاسخ صحیح آن است که اسامی ائمه به‌صراحت در قرآن نیامده، اما مسئله امامت، اهمیت آن و ویژگی‌های انحصاری امام علی علیه السلام در کتاب ذکر شده است. درباره چرایی عدم تصریح وجوهی قابل ذکر است که عبارت‌اند از: الف) بیان کلیات در قرآن و ذکر جزئیات توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و یا طرح‌نشدن برخی مباحث در قرآن و بیان آن فقط در سنت؛ ب) رافع اختلاف نبودن تصریح به یک امر در موارد متعدد؛ ج) فراهم کردن زمینه یک امتحان برای امت نسبت به تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ د) موجب شدن تصریح، برای تحریف لفظی قرآن. **واژگان کلیدی:** اهلیت علیه السلام و قرآن، علی علیه السلام در قرآن، امامت در قرآن، ائمه علیهم السلام در قرآن، نام علی علیه السلام در قرآن.

*. دانشیار دانشگاه علم و صنعت ایران (نویسنده مسئول)، karymi@iust.ac.ir.
**. دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه معارف اسلامی، ni.kharazmi@gmail.com.
***. دکترای مبانی نظری قرآن، soluk_mmk114@yahoo.com.

مقدمه

یکی از پرسش‌هایی که از دیرباز در حوزه مسائل دینی و قرآنی مطرح بوده این است که چرا بحث امامت، آن‌گونه که شیعیان مهم می‌دانند و از جمله اصول مذهب می‌شمارند، در قرآن به آن تأکید نشده است و نام امامان یعنی علی علیه السلام و فرزندان معصوم ایشان علیهم السلام به صراحت نیامده تا جلوی این همه اختلاف‌ها و درگیری‌ها و مناقشات لفظی در طول تاریخ اسلام گرفته شود.^۱ در قرآن درباره مسائل غیرضروری، فروع و مستحبات آیات فراوانی بیان شده است؛ بنابراین اگر درباره جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسئله امامت، خداوند متعال برنامه خاص و افراد خاصی در نظر داشت، قطعاً آیاتی در این خصوص ذکر می‌کرد و تکلیف مسلمانان روشن می‌شد. اکنون که اسم و رسمی از علی علیه السلام و فرزندانش در قرآن نیست پس امر امامت، آن‌گونه که شیعیان طرح می‌کنند، مهم و از اصول دین نیست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز برای بعد از خود فرد خاصی را معرفی نکرده‌اند، بلکه امر خلافت و جانشینی را به مردم واگذار شده است. اهمیت بحث امامت و خلافت بعد از پیامبر تا امروز و لزوم واکاوی بیشتر، نگارنده را بر آن داشت که به‌رغم مقالات و مطالب مختلفی که در این باب ذکر شده و مورد استفاده قرار گرفته، نگاهی دیگر و جامع‌تر به آن بیندازد. جامعیت و ذکر برخی نکات جدید امتیاز این نوشتار است.

پاسخ: در این باره پاسخ‌های متعددی داده شده است که در دو مرحله قابل طرح است:

مرحله اول: اصل امامت

اصل مسئله امامت با صراحت و بیانه‌های مختلف در قرآن آمده اما تعیین و ذکر نام حضرت علی علیه السلام و ائمه دیگر علیهم السلام از طریق اوصاف در قرآن آمده و تصریح به اسامی توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده است.^۲

۱. این اشکال مشهور است و بسیاری از اهل سنت آن را ذکر کرده‌اند از جمله رک: محمدباقر سجودی، چرا نام حضرت علی علیه السلام در قرآن نیست؟! ص ۱۲، این کتاب در سایت اینترنتی کتابخانه عقیده، موجود است.
 ۲. اگر با ادله اثبات خدا، موجود غیرمخلوق یا واجب‌الوجود یا علت‌العلل ثابت شد، وجود خدا اثبات شده است؛ اگر گفتند شهر بزرگی که در دامنه کوه دماوند واقع شده و پایتخت کشور ایران است و جمعیت آن بالای ده میلیون است، قطعاً این جمله مصداقی غیر از تهران نخواهد داشت و اگر گفتند بلندترین قله ایران که همواره پوشیده از برف است، مصداق آن فقط کوه دماوند است؛ ضمن اینکه با این‌گونه بیان علاوه بر روشن کردن مراد، به برخی ویژگی‌های مهم آن نیز توجه داده شده است.

توضیح اینکه قرآن در معرفی افراد سه روش دارد:

(الف) تصریح به اسم اشخاص مانند سوره صف، آیه ۶ که می‌فرماید:

«وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ؛ و بشارت‌دهنده به رسولی که بعد از من می‌آید و

نام او احمد است». در این آیه بشارت آمدن پیامبر خاتم را با اسم خاص ذکر فرموده است.

(ب) بیان در قالب عدد مانند سوره مائده، آیه ۱۲ که می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا؛ خدا از بنی اسرائیل

پیامان گرفت و از آنها، دوازده نقیب [= سرپرست] برانگیختیم». در این آیه تعداد آمده ولی

اسامی دوازده‌گانه نقبای بنی اسرائیل ذکر نشده است.

(ج) بیان در قالب اوصاف مانند سوره اعراف، آیه ۱۵۷ که درباره پیامبر اکرم (ص) صفاتی

را ذکر می‌کند که جمعاً مشخص‌کننده ایشان است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ؛

همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات

و انجیلی که نزدشان است، می‌یابند».

از روش‌های جالب توجه قرآن تأکید بر صفات و ویژگی‌ها و عدم اصرار بر ذکر نام

اشخاص است. شاید حکمت این روش توجه دادن امت به صفات خوب و بد در طول زمان

است تا براساس اوصاف ذکر شده به شناخت اشخاص و تطبیق صفات بر آنان بپردازند و

اهمیت و جایگاه اشخاص را با میزان صفات تجلی‌یافته در آنان بسنجند.

روش بیان «توصیفی» علاوه بر اینکه سلامت قرآن را تأمین می‌کند، راه سوءاستفاده

برخی افراد همنام با ائمه (ع) را می‌بندد، کنجکاوی مردم را تحریک کرده، به جست‌وجو

دعوت می‌کند، و به قرآن تازگی و دوام می‌بخشد؛ زیرا در هر قطعه‌ای از زمان، زمینه

تطبیق افراد و جوامع بر شاخصه‌های ذکر شده در قرآن فراهم می‌شود و امکان دستیابی به

داوری قرآن در مسائل نو و فتنه‌های فردی و اجتماعی تأمین می‌گردد. قرآن «کلام فصل»

است (طارق/ ۱۳) و بین حق و باطل تمییز می‌دهد و راهنمای انسان در فتنه‌هاست؛

چنان‌که پیامبر (ص) فرمود: «هنگامی که فتنه‌ها چون پاره‌های شب تاریک شما را فراگرفت،

به قرآن روی آورید (کافی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۵۹۹). از سوی دیگر، حکومت شایستگان نیاز

همیشگی جوامع دینی است و به بخشی- از امت اسلامی و یا قطعه‌ای خاص از تاریخ، اختصاص ندارد.

برای راهنما و فصل‌الخطاب شدن در گستره‌ای چنین پهناور، بیان شاخصه‌ها، شایستگی‌ها و ویژگی‌های صالحان و مفسدان، بهترین راه شمرده می‌شود. بدین سبب، قرآن جز در موارد ضروری از بردن نام مؤمنان، منافقان، حواریون، پادشاهان، مترفان و... صرف‌نظر کرده است تا مخاطبان قرآن به ویژگی‌ها و نه نام‌ها توجه کنند و امکان بهره‌گیری‌های نو از قرآن فراهم شود.

بنابراین، شیعه معتقد است مسلمانان در آیات بسیاری به ائمه اطهار علیهم‌السلام رهنمون شده‌اند و وظیفه دارند با تطبیق ویژگی‌های یاد شده در قرآن، امام خود را بشناسند و پاسخ نیازهای دینی، اجتماعی و سیاسی خود را از درگاه آنان جویا شوند. براساس همین نکته مهم، امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَعْرِفْ أَمْرَنَا مِنَ الْقُرْآنِ لَمْ يَتَنَّكَبِ الْفِتْنِ؛ هر کس امر ولایت ما را از قرآن به دست نیاورد؛ نمی‌تواند از فتنه‌ها مصون ماند» (عیاشی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۳). در این روایت دو نکته قابل تأمل است:

۱. امر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام در قرآن وجود دارد و توصیفات موجود در قرآن ما را به امامان معصوم علیهم‌السلام رهنمون می‌شود. اگر به راستی از سر تحقیق و بدون هیچ‌گونه کج فهمی سراغ آیات رویم، نشانه‌ها و ویژگی‌هایی که برای امامان بیان شده ما را به دوازده معصوم علیهم‌السلام هدایت خواهد کرد.

پس امر ولایت امامان شیعه را می‌توان از قرآن استخراج کرد. البته همان‌گونه که پروردگار در تمام آفریده‌ها تجلی کرده است و تنها شایستگان از توان مشاهده برخوردارند، شناخت امر ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام از آیات نیز به طلب و ذوق نیازمند است.

۲. شیعیان ممکن است از راه‌های گوناگون به امر ولایت امامان دست یابند، اما با توجه به اهمیت و مرجعیت قرآن، کسانی از فتنه‌ها، شبهه‌ها، افراط و تفریط‌ها رهایی می‌یابند که معرفت به ولایت و شؤون آن را از قرآن گرفته باشند؛ در غیر این صورت، در فتنه‌های ناشی از افراط و تفریط سقوط خواهند کرد.

۳. به همین جهت مفسران و علمای بزرگ شیعه بخش عمده‌ای از تلاش عالمانه خود را

به اثبات ولایت و شوون آن معطوف داشته‌اند و ولایت امامان شیعه علیهم‌السلام را به آیات الهی مستند ساخته‌اند. تلاش و تألیف‌های آنان ذیل آیاتی چون «اولی الامر»، «ذوی القربی» «ولایت»، «اکمال دین»، و... فراوان به چشم می‌خورد.

بنابراین، باید با نگاه جست‌وجوگر در آیاتی که صفات و ویژگی‌های رهبران و اولیای امور را بیان می‌کند، نام‌های اهل بیت علیهم‌السلام را استخراج کرد.

در اینجا به برخی آیات اشاره می‌شود:

الف) آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ (مائده/ ۵۵)؛ ولی شما فقط خدا و رسول خدا و کسانی‌اند که ایمان آوردند و اقامه نماز کردند و در حال رکوع زکات دادند».

درباره این آیه به چند نکته باید توجه کرد:

۱. کلمه «إِنَّمَا» بر تخصیص دلالت می‌کند: یعنی ولایت بر مسلمانان مخصوص خدا و پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و مؤمنانی است که در آیه توصیف شده‌اند؛ چنان‌که زمخشری گفته است: «و معنی إِنَّمَا وجوب اختصاصهم بالموالاه: [مغنیه، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۶۴۸]. معنای إِنَّمَا این است که موالات مخصوص آنها (کسانی که در آیه ذکر شده‌اند) می‌باشد».

۲. ولی در لغت به حصول دو چیز در کنار هم، بدون فاصله چیز دیگر، گفته می‌شود (راغب اصفهانی، ماده و ل ی) و این نکته در همه موارد استعمال وجود دارد. در مورد اینکه مقصود از ولایت در آیه چیست؟، دو قول وجود دارد: علمای اهل سنت آن را ولایت محبت و نصرت، و علمای شیعه آن را ولایت زعامت و رهبری دانسته‌اند.

دلیل قول شیعه این است که اولاً: ولایت به معنای محبت و نصرت به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و

عده‌ای از مؤمنین اختصاص ندارد، بلکه امری عمومی است؛ یعنی همه مؤمنین باید دوستدار و یاور یکدیگر باشند. چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (توبه/ ۷۱)؛ پس ولایت خاص در آیه معنای ولایت در تصرف و امارت است. همان ولایت و تصرفی که برای خدا و رسول ثابت است، برای الذین آمنوا... (که کسی جز علی علیه‌السلام نیست) هم ثابت می‌شود؛ و ثانیاً: روایات بسیاری از طریق شیعه و اهل سنت وارد شده که آیه در شأن علی - علیه السلام - نازل شده است. آن‌گاه که فقیری وارد مسجد شد و

از مردم کمک خواست، کسی به او کمک نکرد؛ در این هنگام علی - علیه السلام - که در حال رکوع بود با دست خود به او اشاره کرد و انگشتر خویش را به او داد. در این حال آیه یادشده بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد (طباطبائی، ۱۳۸۳ ش، ج ۶، ص ۱۶-۲۰؛ شرف‌الدین، ۱۴۱۶ ق، ص ۱۶۰-۱۶۱؛ جصاص، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۵۸۸؛ حسکانی، ۱۴۱۱ ق، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۴۸، سیوطی، ۱۹۸۳ م، ج ۳، ص ۱۰۶؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۷، ص ۳۵۷؛ اسکافی، بی‌تا، ص ۲۲۸؛ طبری، ۱۴۰۸ ق، ج ۶، ص ۱۸۶؛ ثعلبی، ۱۴۲۲ ق، ج ۴، ص ۸۰؛ آلوسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۶، ص ۱۶۷؛ بغوی، ۱۴۰۷ ق، ج ۲، ص ۴۷؛ نیشابوری، بی‌تا، ج ۶، ص ۱۶۹؛ ایجی، ۱۳۲۵ ق، ج ۶، ص ۱۶۹ و...).

دلیل اهل سنت این است که این آیه بین آیاتی واقع شده است، که مسلمانان را از ولایت اهل کتاب نهی کرده است، و مقصود از آن محبت و نصرت است؛ بنابراین، سیاق آیات قرینه است بر اینکه مقصود از ولایت در آیه مورد بحث نیز محبت و نصرت می‌باشد.

این استدلال صحیح نیست، زیرا قرینه سیاق دلیل ظنی است نه قطعی، و دلیل ظنی در جایی قابل استناد است که دلیلی برخلاف آن نباشد، درحالی‌که آنچه در اثبات قول نخست گفته شد، با قرینه سیاق مخالف است، که در این صورت نمی‌توان به آن استناد کرد.

باید توجه داشت، اگر چه آیه در شأن علی - علیه السلام - نازل شده است ولی عبارت (الذین آمنوا) به صورت جمع به کار رفته است و این اشکالی ندارد؛ چون به کار بردن لفظ جمع در مورد يك فرد به قصد تعظیم و تکریم او در کلام عرب و غیر آن رایج است (طبرسی، ۱۴۰۲ ق، ج ۳-۴، ص ۲۱۱).

درباره این آیه و معنای آن و امکان دادن زکات در حین نماز و توجه مولا به غیر خدا و... بحث‌های زیاد و اشکالاتی شده است که در اینجا مجال پرداخت به آنها نیست.

ب) آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ... (نساء/ ۵۹)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از پیامبر و اولی‌الامر از خودتان نیز اطاعت کنید...». با توجه به اینکه امر به اطاعت، مطلق است و اولی‌الامر همراه پیامبر و در یک ردیف قرار گرفته‌اند، معلوم می‌شود که این عده معصوم‌اند و هم‌شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و لازم‌الاتباع هستند. همان‌گونه که اطاعت از پیامبر بی‌قید و شرط است و به منزله اطاعت از خداست، پیروی از صاحبان امر نیز چنین است. قرآن اطاعت کامل از

خدا و پیامبر را نشانه ایمان (نور/ ۵۱)، موجب پاداش نیکو (فتح/ ۱۶)، ورود به بهشت (نساء/ ۱۳)، رستگاری بزرگ (احزاب/ ۷۱) و برخورداری از رحمت الهی (نور/ ۵۶) می‌داند. حال سؤال این است که این عده چه کسانی هستند؟ قطعاً هیچ‌کس غیر از علی علیه السلام و سایر امامان علییه چنین جایگاه و شأنی ندارند. همان‌گونه که روایات متعددی آنان را نام برده است؛ پس می‌توان ادعا کرد که علی علیه السلام بلکه همه ائمه علییه با عنوان و وصفی خاص و منحصر به فرد، در قرآن آمده‌اند. در روایات به نحو عام یا ذکر نام تک‌تک ائمه علییه به این امر تصریح شده است (کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۷۶ و ۲۸۶؛ صدوق، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۲۵۳؛ طبرسی، ۱۴۰۲ق، ص ۳۷۵؛ حسکانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۹۱؛ حموئی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۱۳). پس پاسخ اصلی این شد که در قرآن ذکر امامان و شخص علی علیه السلام از طریق اوصاف ویژه آمده است؛ بنابراین نیازی به نام بردن صریح نیست و غرض حاصل می‌شود، اگر نگوییم که این روش ابلغ از تصریح است.

مرحله دوم: تعیین امام

در مرحله دوم سؤال این‌گونه تغییر پیدا می‌کند که چرا به اسامی ائمه علییه تصریح نشده است؟

در این باره به چند نکته می‌توان اشاره کرد:

الف) کلام نبوی و سنت، منبع دوم دین

این اصل بین همه مذاهب اسلامی مورد پذیرش است که سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ مبین و مفسر قرآن کریم است و پس از قرآن، دومین منبع بزرگ و حیاتی معارف و احکام اسلامی است.

قرآن در چند آیه این مطلب را بیان کرده است:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ و ما این «ذکر» (= قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی و شاید اندیشه کنند» (نحل/ ۴۴).

در جای دیگر می‌فرماید: «مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید و از آنچه نهی کرده خودداری نمائید» (حشر/ ۷).

در آیه اطاعت آمده: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر را. و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید» (نساء/ ۵۹).

و روایات معتبر نبوی مانند حدیث متواتر ثقلین، منبع معارف دینی کتاب و سنت است؛ بنابراین هیچ لزومی ندارد که مسائل مختلف دینی اگرچه مهم باشند، حتماً در کتاب ذکر شوند، آن هم به کیفیتی که ما طلب می‌کنیم، بلکه ممکن است بخش زیادی از مباحث در ضمن روایات بیاید؛ لذا باید گفت اشکال اساساً بی‌جاست. مسئله امامت و نیز نام ائمه علیهم‌السلام مکرر در کلام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است. حدیث معتبر یوم‌الدار، منزلت، غدیر، لوح و... شاهد بر این امر است (کلینی، ج ۱، باب ما نص الله عزوجل و رسوله علی الائمة علیهم‌السلام واحداً فواحداً).

به نمونه‌ای از دیدگاه‌های اهل سنت درباره لزوم پذیرش سنت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بنگرید: بسیاری از بزرگان اهل سنت می‌گویند هرکس منکر خلافت و صحابه بودن ابوبکر باشد، کافر است؛

قرطبی می‌گوید: «ومن أنکر أن یكون أبوبکر رضی الله عنه صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم، فهو کافر لأنه رد نص القرآن؛ هرکس منکر باشد ابوبکر صحابه پیامبر است کافر است؛ چون نص قرآن را رد کرده است» (قرطبی، ۱۳۸۷ق، ج ۸، ص ۱۴۶).

امام سبکی شافعی متوفای ۷۷۱ هجری می‌گوید: «من أنکر خلافة الصدیق رضی الله عنه فهو کافر وكذلك من أنکر خلافة عمر بن الخطاب رضی الله عنه» (السبکی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۵۸۷؛ ابن حجر هیثمی، ۱۳۸۵ق، ج ۱، ص ۱۳۸؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۶۱؛ نووی شافعی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۱، ص ۲۴۰).

سؤال این است: شما که چنین حکمی را صادر کردید، در کجای قرآن آمده است؟ آیا در آیه غار اسم ابوبکر آمده است که شما می‌گویید هر کس مصاحبت ابوبکر با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را منکر باشد، نص قرآن را رد کرده است؟

اگر پاسخ دهید که قرآن به ضمیمه سنت و روایت بر این مطلب دلالت دارد، ما هم

عیناً همین جواب را می‌دهیم.

درباره نیاز کتاب به تفسیر و تبیین سنت، بزرگان اهل سنت تصریحاتی دارند. احمد بن حنبل می‌گوید: «إن السنة تفسر- الكتاب وتبينه؛ سنت قرآن را تفسیر و تبیین می‌کند». (القرطبي، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۳۹)؛ ابوحنیفه می‌گوید: «لولا السنة ما فهم أحد منّا القرآن؛ اگر سنت نبود هیچ‌کدام ما قرآن را نمی‌فهمیدیم» (قاسمی، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۵۲)؛ البانی می‌گوید: «ای مسلمان بتس مبدا بخواهی قرآن را بدون سنت بفهمی، نمی‌توانی ولو این‌که سیوییه عصر خود باشی (الالبانی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۷۱).

روایاتی که مانند سیوطی نقل می‌کنند که امیرالمؤمنین (ع) به ابن عباس می‌گوید: برو با خوارج در رابطه با حقانیت امیرالمؤمنین و اثبات ایمان علی (ع) مناظره کن «ولا تحاجهم بالقرآن فإنه ذو وجوه ولكن خاصمهم بالسنة؛ مبدا با قرآن با آنها مناظره کنی، با سنت با خوارج مناظره کن؛ زیرا قرآن ذو وجوه است».

ابن عباس می‌گوید: «من درباره قرآن از همه خوارج اطلاعاتم بیشتر است، قرآن در خاندان ما نازل شده است».

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «راست می‌گویی، اما قرآن وجوه مختلفی دارد، تو می‌گویی مراد این است، آنها می‌گویند مراد آن است»؛ اگر با سنت با آنها مناظره کنی راه فرار ندارند. ابن عباس رفت و با آنها مناظره کرد و آنها را خلع سلاح کرد و آمده است که از آن ۱۰-۱۲ هزار نفر ۴-۵ هزار نفر توبه کردند و برگشتند (سیوطی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۱۵)؛ سیوطی، ۱۹۸۳م، ج ۱، ص ۴۱۰؛ شوکانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۲؛ زمخشری، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۰۷).

در روایتی در سنن دارمی از خلیفه دوم نقل می‌کند: «قال انه سيأتي ناس يجادلونكم بشبهات القرآن فخذوهم بالسنة فإن أصحاب السنة أعلم بكتاب الله (دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۲)؛ در آینده افرادی می‌آیند که با شما در شبهات قرآن مناظره می‌کنند این‌ها را محکم بگیرد و مغلوب کنید به واسطه سنن؛ آنهایی که با سنت پیامبر آشنایی دارند اعلم به کتاب خدا هستند نسبت به کسانی که با سنت سروکار ندارند».

ایوب سجستانی که از بزرگان اهل سنت است می‌گوید: «اگر کسی بگوید فقط قرآن، او گمراه و گمراه‌کننده است».

خطیب در الکفایة فی علم الروایة که از قدیمی‌ترین کتب درایة اهل سنت است صفحه ۳۱ نقل می‌کند: «و بعضی از روایات دارد که اگر چنانچه کسی گفت قرآن و نه سنت، بدانید آن آدم احمقی است و عقل ندارد».

ذهبی در رابطه با عبارت ابوبکر که می‌گوید: «بیننا و بینکم کتاب الله»، می‌گوید ابوبکر گفت: «بیننا و بینکم کتاب الله و لم یقل حسبنا کتاب الله كما تقوله الخوارج»؛ ابوبکر نگفت کتاب خدا برای ما بس است همان طوری که خوارج می‌گفتند؛ یعنی اگر کسی بگوید فقط از قرآن، همان منطق خوارج است (ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳).

بنابراین اگرچه نام ائمه علیهم‌السلام صریحاً در کتاب نیامده و بر فرضی که ویژگی‌های ایشان نیز در قرآن وارد نشده باشد، اما عدم تصریح به خصوصیات و تعداد و نام امامان موضوعی استثنایی نیست؛ چرا که قرآن خود متکفل بیان تمام مصادیق و جزئیات و فروع معارف و دستورالعمل‌ها نیست تا عدم تصریح به نام امامان مورد نظر شیعه امری خلاف انتظار و غیرموافق با سبک ویژه قرآن باشد.

همین پرسش را ابوبصیر از امام صادق علیه‌السلام نیز پرسیده است: ابوبصیر پیرامون آیه ۵۹ سوره نساء - «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» - پرسید: چرا قرآن نام آنان را نبرده است. اگر واقعاً حق با شیعه است و مراد از «اولیای امور» امام علی علیه‌السلام و اهل بیت علیهم‌السلام هستند، چرا آنان را به نام معرفی نفرمود؟

امام صادق علیه‌السلام در پاسخ به سبک خاص قرآن اشاره کرد و فرمود: وقتی برای پیامبر آیه نماز نازل شد، خدا در آن سه رکعت و چهار رکعت را نام نبرد تا آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شرح داد. آیه زکات نازل شد، خدا نام نبرد که باید از چهل درهم، یک درهم داد تا رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را شرح داد و آیه حج نازل شد و نفرمود به مردم که هفت دور طواف کنید تا آن که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آن را برای مردم توضیح داد. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» درباره علی و حسن و حسین - علیهم‌السلام - نازل شد و رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره علی علیه‌السلام فرمود: «هر که من مولا و آقای اویم، علی علیه‌السلام مولا و آقای او است؛ و فرمود من به شما وصیت می‌کنم درباره کتاب خدا و خاندانم؛ زیرا من از خدای - عزوجل - خواسته‌ام میانشان جدایی نیفکند



تا آن‌ها را کنار حوض به من رساند. خدا این خواست مرا برآورد...»^۱.

از این روایت در می‌یابیم وظیفه بیان مصداق‌ها و موارد و نیز تبیین جزئیات دین برعهده پیامبر ﷺ است. همین جهت شیعه را بر آن داشت تا بر سنت پیامبر ﷺ تأکید ورزد؛ بر عدم امکان اکتفا به قرآن در تشخیص امور پای فشارد و تلاش خلفای سده نخستین هجری در ممنوعیت نگارش سنت رسول الله ﷺ را اشتباه فاحش بخواند.

قرطبی، در مقدمه تفسیرش چنین روایت می‌کند: عمران بن حصین به مردی که گمان می‌کرد کتاب‌الله به سنت نیاز ندارد، گفت: «تو احمقی، آیا حکم نماز ظهر را که باید چهار رکعت خواند و حمد و سوره‌اش را آشکار نخواند، در قرآن یافته‌ای؟ و به همین گونه به نماز و زکات و مثل آن‌ها اشاره کرد و گفت: آیا این [امور] را در قرآن روشن شده یافته‌ای؟ همانا کتاب خدا این امور را مبهم بیان کرد و سنت آن را تفسیر می‌کند» («إِنَّكَ رَجُلٌ اِحْمَقٌ! أَلَا تَجِدُ الظُّهْرَ فِي كِتَابِ اللَّهِ اَرْبَعًا لِيُجَهَّرَ فِيهَا بِالْقِرَاءَةِ؟! - ثُمَّ عَدَّدَ عَلَيْهِ الصَّلَاةَ وَ الرِّكَاعَةَ وَ نَحْوَ هَذَا ثُمَّ قَالَ: - أَلَا تَجِدُ هَذَا فِي كِتَابِ اللَّهِ مُفَسَّرًا! إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ تَعَالَى أَنَّهُمْ هَذَا وَ إِنَّ السُّنَّةَ تُفَسِّرُ- هَذَا»؛ معرفت، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۸۲).

۱. عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله (ع) عن قول الله تعالى - أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ قال فقال: نزلت في علي بن أبي طالب والحسن والحسين (ع) فقلت له: إن الناس يقولون فما له لم يسم علياً وأهل بيته (ع) في كتاب الله عزوجل قال فقال: قولوا لهم «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَلَمْ يُسَمَّ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا اَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ لَهُمْ ذَلِكَ وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الرِّكَاعَةُ وَلَمْ يُسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ اَرْبَعِينَ دَرَاهِمًا دَرَاهِمًا، حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ طَوْفُوا اُسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ وَنَزَلَتْ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فِي عَلِيٍّ: مَنْ كُنْتُ مُؤَلَاةً؛ وَقَالَ (ع) اَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَاهلِ بَيْتِي فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يَفْرُقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُوْرِدَهُمَا عَلِيٌّ الْحَوْضَ فَأَعْطَانِي ذَلِكَ وَقَالَ لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهَمْ اَعْلَمُ مِنْكُمْ وَقَالَ إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوْكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَلَنْ يُدْجِلُوْكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ. فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ اَهْلُ بَيْتِهِ لَادْعَاهَا اَلْ فَلَانِ وَاَلْ فَلَانِ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ تَصَدِيقاً لِنَبِيِّهِ (ص) اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَكَانَ عَلِيٌّ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ وَقَاطِمَةُ (ع) فَأَدْخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ (ص) تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ اُمِّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ اَللَّهُمَّ اِنْ لِكُلِّ نَبِيٍّ اَهْلًا وَتَقْلًا وَهُؤُلَاءِ اَهْلُ بَيْتِي وَتَقْلِي فَقَالَتْ اُمُّ سَلَمَةَ اَمْ اَسْتُ مِنْ اَهْلِكَ فَقَالَ اِنَّكَ اِلَى خَيْرٍ وَلَكِنَّ هؤُلَاءِ اَهْلِي وَتَقْلِي فَلَمَّا قَبِضَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) كَانَ عَلِيٌّ اَوَّلِي النَّاسِ بِالنَّاسِ لِكثْرَةِ مَا بَلَغَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ اِقَامَتِهِ لِلنَّاسِ وَاَخَذِهِ بِيَدِهِ... (كليني، ۱۳۸۸ق، كافي، ج ۱، ص ۲۸۶).

اکنون این پرسش پیش می‌آید که رسول اکرم ﷺ این معارف و احکام جزئی و تفسیری را از کجا به دست می‌آورد؟

پاسخ اینکه از آیات قرآن استفاده می‌شود که جمع و قرائت آیات قرآن و نیز بیان مراد و تبیین آیات از ناحیه خدای متعال است: «إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ (قیامت/ ۱۷-۱۹)؛ جمع قرآن و قرائت قرآن برعهده ما است و هنگامی که بر تو قرآن را خواندیم، تو [پیامبر ﷺ] هم پیروی کن و قرآن را همین‌گونه بخوان - مرحله بعد «بیان» قرآن است که آن هم وظیفه ما است».

بنابراین، بیان و تشریح مقاصد آیات هم از ناحیه خدا است و به وسیله وحی دیگری جز وحی قرآنی در اختیار پیامبر اکرم ﷺ قرار می‌گیرد. پس ما با دو وحی روبه‌رو هستیم: «وحی قرآنی» و «وحی بیانی». در وحی قرآنی لفظ و معنا هر دو از ناحیه خدا است؛ اما در وحی تبیینی معنا از خدا و لفظ از سوی رسول خدا ﷺ است. آیات ۴۳ و ۴۴ سوره نحل به این دو گونه وحی اشاره می‌کند: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ؛ ما بر تو «ذکر» را نازل کردیم تا قرآنی را که برای مردم نازل شده تبیین و تفسیر کنی و زمینه تفکر آن‌ها را فراهم سازی». این ذکر همان «وحی بیانی» است که تمام سخنان پیامبر ﷺ در زمینه معارف و دستورالعمل‌های دینی را شامل می‌شود. به عنوان مثال، براساس وحی بیانی آیه تبلیغ درباره امامت علی علیه السلام است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ»؛ بنابراین آنچه اهمیتش هم‌وزن رسالت است، ابلاغ امامت علی علیه السلام است (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۲).

پس عدم ذکر مصداق‌ها، به نام ائمه علیهم السلام اختصاص ندارد و غالب معارف و احکام الهی را شامل می‌شود؛ بنابراین، برای شناخت نام امامان معصوم علیهم السلام باید سراغ سنت نبوی ﷺ رفت؛ همان‌گونه که در تفسیر و تبیین معارف و دیگر فرایض دینی به «سنت» نیازمندیم.

یک نکته اساسی که در این‌گونه مباحث نباید از آن غفلت کرد اینکه ما از اسرار افعال الهی آگاهی کافی و جامع نداریم؛ چرا درباره فلان حکم چندین آیه نازل شده، اما درباره حکم دیگر آیات کمتری داریم، یا اصلاً آیه‌ای نداریم. برخی مطالب در سنت آمده و برخی

قیود احکام در کتاب و مانند این امور؛ اطلاع از همه جزئیات بر ما لازم نیست. آنچه بر ما فرض است اینکه از ادله معتبر شرعی پیروی کنیم، خواه فلسفه و راز این تفاوت‌ها را بدانیم یا نه.

ب) باز بودن باب توجیه

تصریح به نام، همواره برطرف‌کننده اختلاف نیست. با توجه به این‌که «علی» فقط نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نبوده، همان‌گونه که «ابوطالب» تنها کنیه پدر بزرگوار امام علی علیه السلام نبوده است، بلکه نام و کنیه افراد متعددی در میان عرب «علی» و «ابوطالب» بوده و هست؛ بنابراین اگر نام «علی علیه السلام» صریحاً هم در قرآن ذکر می‌شد، باز هم کسانی که نمی‌خواستند این حقیقت را بپذیرند، بهانه‌ای داشتند و آن را بر «علی» دیگری تطبیق می‌کردند، یا می‌گفتند این تعیین مربوط به شرایط خاصی بوده و الان شرایط متفاوت شده است، یا اینکه به نحو تخییری یا مشروط به پذیرش بزرگان قوم و مردم بوده نه به نحو تعیینی و مطلق، یا توجیهی دیگر. بدین جهت بهتر همان است که با ارائه ویژگی‌ها و صفات ممتاز و منحصر به فرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرفی او پرداخته شود، تا قابل تطبیق بر هیچ‌کس، جز وجود مقدس آن حضرت نباشد؛ بنابراین خداوند در قرآن مجید، این راه را انتخاب کرده و با ذکر فضایل خاص آن حضرت، در آیاتی از قرآن مجید، او را به‌عنوان ولی مؤمنان و جانشین بلافصل پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده است، هر چند کسانی این آیات را به‌گونه دیگر تفسیر می‌کنند؛ پس به فرض هم که نام امام و یا امامان علیهم السلام در قرآن می‌آمد، باز اختلاف از بین نمی‌رفت؛ زیرا در مواردی تصریح به نام شده ولی در عین حال اختلاف نیز حاکم شده است. ریشه اختلاف در هوای نفس است که با این امور، راه طغیان افراد بسته نخواهد شد و به طریقی دیگر بروز خواهد کرد. همه مسلمانان قبول دارند که در تورات و انجیل به صراحت نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و خاتم ذکر شده بود، اما بسیاری از یهود و نصاری این امر را قبول نکردند و توجیه کردند، بلکه با حذف بسیاری از آیات موجب تحریف کتب آسمانی شدند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۸).

در اینجا چند شاهد تاریخی می‌آوریم:

الف) در داستان حجة الوداع و حدیث غدیر خم به رغم حضور قریب یکصد هزار نفر حاجی و وصیت پیامبر ﷺ و شواهد متعدد بر مسئله خلافت و حکومت، معرفی شخص حضرت در روز روشن و جلوی دیدگان دهها هزار مسلمان علاوه بر ذکر نام و دیدن ایشان با دو چشم سر و بیعت زن و مرد با ایشان بر امارت مؤمنان، متأسفانه و در کمال شگفتی می بینید که فعل و سخن صریح پیامبر ﷺ توجیه شده و نادیده گرفته می شود. آیات قرآن و حدیث قلم و قرطاس بر فرضی که مکتوب می شد نیز، هرگز از این حادثه مهم روشن تر نمی بود.

ب) رفتار همراه با محبت و سخنان مکرر پیامبر ﷺ در شأن و فضیلت حضرت زهرا علیها السلام و حسنین علیهم السلام قابل شمار نیست، چنانکه در تاریخ بی مهری نسبت به ایشان از سوی همین امت قابل انکار نیست.

ج) بنی اسرائیل، از پیامبر خود خواستند فرمانروایی برای آنان از جانب خدا تعیین کند تا تحت امر او به جهاد بپردازند و زمین های غصب شده خود را بازستانند و اسیران خود را آزاد سازند. آنجا که گفتند: «إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لِهْمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (بقره/ ۲۴۶)؛ آنان به یکی از پیامبران خود گفتند: برای ما فرمانروایی معین کن تا به جنگ در راه خدا بپردازیم». پیامبر آنان به امر الهی فرمانروایی را به نام معرفی کرده و گفت: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا (بقره/ ۲۴۷)؛ به راستی که خدا طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است». با وجودی که نام فرمانروا به صراحت گفته شد، آنان زیر بار نرفتند و به اشکال تراشی پرداختند و گفتند: «أَنْتَى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ (بقره/ ۲۴۷)؛ از کجا می تواند فرمانروای ما باشد، حال آنکه ما به فرمانروایی از او شایسته تریم و او توانمندی مالی ندارد».

د) خیل عظیم پیامبران الهی با وجود معجزات فراوان و گاهی معجزه درخواستی از سوی منکران در عین حال، باز هم عده زیادی حق را نمی پذیرفتند.

ه) کیفیت وضو در قرآن آمده است (مائده/ ۶) اما اختلاف شیعه و اهل سنت درباره وضوی پیامبر ﷺ که یک امر مکرر و روزانه است، حل نشده است.

و) حج تمتع در سوره بقره آیه ۹۶ و جواز متعه و عقد موقت در سوره نساء آیه ۲۴

آمده است و اهل سنت هم اصل مسئله را قبول دارند ولی می‌گویند چون توسط خلیفه دوم تحریم شده است، پس اکنون مجاز نیست (فخر رازی، ۱۴۰۱ق، ۳، ص ۱۹۴؛ ابن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۲۵؛ قوشجی، بی تا، ص ۳۸۲).

این امور، دلالت بر آن دارد که ذکر نام و اتمام حجت روشن، برای رفع اختلاف کافی نیست، بلکه باید شرایط جامعه و روحیه افراد، آماده پذیرایی باشد؛ درحالی که چنین شرایطی در جامعه آن زمان برقرار نبود.

ج) احتمال دست بردن در قرآن یا مخالفت با اصل اسلام

اگر نام حضرت علی (ع) و سایر ائمه (ع) به صراحت در قرآن می‌آمد، احتمال جدی داشت به علت دشمنی جمعی با آن حضرت و حذف نام ایشان از قرآن، در قرآن دست برده می‌شد، چنانکه تا مدتی تدوین احادیث پیامبر اکرم (ص) را به همین منظور ممنوع کردند و در دوران خلیفه اول و دوم، صدها روایت از پیامبر (ص) را جمع‌آوری کرده و همه را سوزاندند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۴)، بعید نبود که قدرت‌طلبان جهت مطامع دنیایی خود، برخی از آیات قرآن را نیز حذف کرده و یا بسوزانند.^۱ اصولاً نگاهی به تاریخ صدر اسلام و پیامبر اکرم (ص) نشان می‌دهد که در موارد متعددی ایشان مواجه با اعتراض و انکار شدید اطرافیان مواجه بودند و این‌گونه نبود که رهبر امت بتواند تمام دستورات الهی را به راحتی انجام دهد و به مردم ابلاغ کند. به‌عنوان نمونه می‌توان به جریان اِفک، سدالابواب، توطئه قتل پیامبر (ص) پس از غزوه تبوک، مخالفت با نگاشتن وصیت‌نامه پیامبر (ص) و نپیوستن به جیش اسامه اشاره کرد. همه این موارد نشان‌دهنده این است که فضای حاکم بر جامعه بسیار حساس و ملتهب و شکننده بود که با کوچک‌ترین بی‌دقتی، احتمال آشوب و اختلاف می‌رفت (درباره داستان

۱. مرحوم سید محمدحسین حسینی تهرانی می‌نویسد: «حقیر روزی در محضر مبارک حضرت سیدالاساتید، آیه الله علامه طباطبایی قدس الله نفسه الزکیة عرض کردم: اگر خداوند نام علی علیه السلام را صریحاً مانند نام محمد (ص) در قرآن می‌آورد تا این اختلاف عمیق پیدا نشود، چه می‌شد؟ فرمودند: به آسانی آن را از قرآن برمی‌داشتند؛ فلهاذا خداوند حفظاً لکتابه العظیم آن را در آنجا ذکر نفرمود» (امام‌شناسی، ج ۱۳، ص ۱۵۹).

جلوگیری خلفا از نشر- احادیث پیامبر نک: ذهبی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴-۵؛ عبدالبر، بی‌تا، ج ۲، ص ۹۹۸؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۸، ص ۱۰۷؛ علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۴ و ۵). کما اینکه نظیر این مشکل درباره تورات و انجیل و تحریف آنها پیش آمد.

برای روشن شدن وضعیت حاکم بر آن جامعه و دوران و اینکه مردم به راحتی تعالیم دین و پیامبر را قبول نمی‌کردند و نمی‌شد هر حرفی را صریحاً به آنها گوشزد کرد، لازم است به برخی نکات مؤثر اشاره شود:

الف) اعراب با نظام قبیله‌ای خو گرفته بودند و با وجود تلاش‌های پیامبر ﷺ و تعالیم اسلام، همچنان بر آن اندیشه بودند. رئیس قبیله حق نداشت برای خود جانشین معین کند، نسبت به پیامبر ﷺ و دولت واحد او و حکومت بر قبایل مختلف، پذیرش نسبی و ظاهری پیدا شد، اما برای بعد از ایشان و فرمانبری همه قبایل از رئیس واحد جوان، که داماد و پسرعمو و هم‌قبیله وی بود، حاضر به پذیرش و تسلیم نبودند. نمونه آن داستان نضرین حارث در شأن نزول سوره معارج (به تفسیر سوره در المیزان و سایر تفاسیر رجوع کنید) و دعوی انصار و اوس و خزرج از یک طرف و مهاجرین و انصار از طرف دیگر در سقیفه بنی‌ساعده است.

ب) در دوران مدینه و بعد از جنگ احزاب و صلح حدیبیه، گروه‌های مختلف، به سرعت ابراز اسلام کردند لکن حقیقتاً و قلباً نسبت به دستورات الهی خاضع نبودند و نمی‌توانستند معیارهای جدید اسلام را بپذیرند.

ج) در مواضع متعددی اطرافیان پیامبر، با ایشان مخالفت یا اعتراض می‌کردند و تسلیم دین نبودند؛ از جمله به اعتراضات در جریان صلح حدیبیه از سوی گروهی از اصحاب (مثلاً عمر گفت: چنان در شک افتادم که از آغاز اسلام خود تا آن هنگام در چنین شکی فرونرفته بودم. (واقعی، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۰۷؛ آیتی، ۱۳۷۸، ص ۳۸۱))، اعتراض درباره تقسیم غنائم حنین (آیتی، ص ۴۹۶-۵۰۰)، مخالفت در داستان قلم و کاغذ (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۵)، مخالفت از لشکر اسامه توجه کنید.

د) در دوران جاهلیت افراد کمتر از چهل سال به مجالسی مثل مجلس مشورتی دارالندوه راه نداشتند. اصولاً به کودکان و نوجوانان و جوانان بها داده نمی‌شد. بعد از

داستان سقیفه خلیفه اول مکرر به حضرت علی علیه السلام می‌گفت تو جوانی و فرصت برای خلافت داری. حکم فرماندهی اسامه جوان بر لشکری از بزرگان و معاریف مثل ابوبکر، عمر، ابوعبیده جراح، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابوقاص، در راستای شایسته‌سالاری و ملاک نبودن سن افراد قابل توجیه است.

ه) پیش‌دستی انصار بر مهاجران و گرد آمدن در سقیفه بنی‌ساعده، به‌رغم اینکه تابعیت بیشتری نسبت به پیامبر و خاندان ایشان داشتند، خود قابل تأمل و نشانگر توجه ایشان به میزان مقبولیت جانشین معرفی شده در غدیر است.

و) خداوند هنگامی که فرمان ابلاغ امامت را در غدیر به پیامبر می‌دهند می‌فرماید: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» که این قسمت از آیه حاکی از آن است که پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه جمعی از مردم تهدید می‌شدند (از جمله: تفاسیر معتبر شیعه مانند مجمع‌البیان، نورالثقلین، الدر المنثور و المیزان ذیل آیه تبلیغ، کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۱، ص ۲۸۹، ج ۴: عیاشی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۴؛ و نیز از اهل سنت، حسکانی، ۱۴۱۱ق، ص ۲۵۵، ج ۲۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۲۸۲ و ...).

ز) قبر شریف حضرت علی علیه السلام تا زمان امام صادق علیه السلام مخفی بود و قبر مطهر حضرت زهرا علیها السلام بعد از غسل و کفن و دفن شبانه تاکنون ناپیدا است.

ح) در جریان مصیبت روز پنج‌شنبه که پیامبر قلم و دوات خواستند تا وصیت‌نامه‌ای بنویسند که امت بعد از ایشان به ضلالت و گمراهی کشیده نشود، خلیفه دوم از انجام این کار ممانعت کرد و فریاد برآورد که کتاب خدا ما را کافی است و اجازه نداد وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله نوشته شود (ابن سعد، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۲۴۴؛ بخاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۲ و ج ۲، ص ۱۱۲ و ۱۲۰؛ مسلم، ۱۹۷۲م، ج ۵، ص ۷۵ و ...).

ط) مورد دیگر نیامدن نام حضرت زهرا علیها السلام در قرآن است چرا که حتی به نظر اهل سنت در صحیح بخاری و مسلم به نحو مکرر نقل شده که حضرت فاطمه علیها السلام سرور زنان اهل بهشت است (بخاری، بی‌تا ج ۴، ص ۲۰۹) و درحالی‌که در قرآن نام‌های حضرت آسیه و مریم آمده است و حتی سوره‌ای به نام حضرت مریم در قرآن نام گرفته است اما حضرت زهرا علیها السلام که مقامی بالاتر از آنها دارد و از نظر هیچ‌کس ایرادی ندارد که نام این

بانو در کتاب خدا مستقیم بیاید، باین حال وقتی سوره کوثر در شأن ایشان نازل می‌شود، نامی از این بانوی عالمیان آورده نمی‌شود؛ چرا که عده‌ای به فکر نابودی نام و اثر اهل بیت علیهم‌السلام بودند (علامه عسگری، ۱۳۶۸، ج ۱، درس ۷).

خلاصه اینکه اگر نام حضرت علی علیه‌السلام در قرآن می‌آید، یا به نحوی حذف می‌شد که موجب تحریف لفظی و از بین رفتن وثاقت کل قرآن بود؛ یا لفظ علی علیه‌السلام به گونه‌ای توجیه می‌شد و مثلاً آن را به نحو وصفی معنا، یا تطبیق بر شخص دیگری می‌کردند، در نتیجه تحریف معنوی رخ می‌داد. خداوند حکیم و مدبر به بهترین نحو در بحث رهبری و حکومت جامعه که انگیزه قدرت‌طلبی در آن بسیار بالاست، هم مسئله امامت را طرح کرده، هم ویژگی‌های امام را ذکر کرده و هم بهانه‌ای روشن در قرآن به دست مخالفان نداده است. این‌گونه، اصل قرآن و مایه اصلی وحدت جامعه اسلامی حفظ شده است و مصلحت حفظ قرآن و سند اصلی دین فدای امر امامت نشده است (شایان توجه است که اهل سنت در صدق الله العلی العظیم، معنای وصفی علی را اسمی شمرده و به غلط از ذکر آن خودداری می‌کنند).

لازم به ذکر است که اگر قرآن کتابی تحریف نشده است، قهراً این ویژگی از راه‌هایی تأمین می‌شود که نکته ذکر شده یکی از آن شیوه‌هاست.

د) آزمایش امت در پیروی از پیامبر

احتمال جدی دیگری که برخی داده‌اند این است که خداوند برای آزمایش مردم و میزان تعبد مسلمین نسبت به موازین دینی و تبعیت از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، بیان مسئله مهم امامت را به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واگذار کرده است تا معلوم شود چه کسانی بیشترین تسلیم و تبعیت را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم دارند.

توضیح: الف) خداوند همه انسانها را از طرق مختلف امتحان می‌کند (انبیاء/ ۳۵؛ طه/ ۱۳۱؛ عنکبوت/ ۲-۳).

ب) یکی از آزمون‌های الهی، چگونگی و میزان تبعیت امت از پیامبر است (بقره/ ۱۴۳؛ حجرات/ ۲-۳؛ توبه/ ۱۲۰؛ حشر/ ۷).

ج) در این امتحان و لزوم تبعیت فرقی بین عقاید و اخلاق و احکام نیست.

نتیجه اینکه گفتن پیامبر و تبیین ایشان همان تعیین الهی است و هیچ فرقی بین کلام صریح پیامبر ﷺ و سخن خدا در امور دین نیست.

وقتی اهل سنت براساس روایات معتبر، سخن پیامبر ﷺ را مانند کلام الهی معتبر می‌دانند، دیگر وجهی برای این اشکال باقی نمی‌ماند.

در حدیث نبوی معتبر از پیامبر ﷺ نقل شده «لَا أُعْرِفَنَّ الرَّجُلَ يَأْتِيهِ الْأَمْرُ مِنْ أَمْرِي إِلَّا مَا أَمَرْتُ بِهِ وَإِنَّمَا نَهَيْتُ عَنْهُ فَيَقُولُ: مَا نَدْرِي مَا هَذَا، عِنْدَنَا كِتَابُ اللَّهِ لَيْسَ هَذَا فِيهِ؛ نَشْنَسُمُ وَ نَبِينُمُ كَمَا كَسَى خَبْرِي مِنْ مَنْ بَعْدِي وَ بَعْدِي دُونَ ذَلِكَ» (حاکم نیشابوری، بی‌تا، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ ابن ماجه، بی‌تا، ج ۱، ص ۶؛ دارمی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۷؛ ترمذی، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۷؛ بیهقی، ۱۴۰۶ ق، ج ۹، ص ۳۳۱؛ ابی‌داود، بی‌تا، ج ۴، ص ۲۰۰).

و نیز آمده است: «يُوشِكُ الرَّجُلُ مَتَكِنًا عَلَى أَرْيَكْتِهِ، يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ مِنْ حَدِيثِي، فَيَقُولُ: بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَلَالٍ اسْتَحَلَلْنَاهُ، وَمَا وَجَدْنَا فِيهِ مِنْ حَرَامٍ حَرَمْنَاهُ، إِلَّا وَإِنْ مَا حَرَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ...؛ ای بسا کسانی که بر اریکه تکیه کنند و هنگامی که از من حدیثی به میان آید بگویند: بین ما و شما کتاب خداست، هر چه در آن حلال یافتیم، حلال می‌شمیریم و هر چه در آن حرام یافتیم، حرام می‌شمیریم؛ سپس پیامبر ﷺ فرمود آگاه باشید هر آنچه را رسول خدا ﷺ حرام کرد، مانند آن است که خداوند حرام کرده است (حاکم نیشابوری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۹).

ه) اهمیت بحث امامت در قرآن

در پایان و جهت تکمیل بحث باید گفت: این اشکال که اصل امامت که شیعه بدان اهمیت ویژه‌ای می‌دهد، باید در قرآن مورد تأکید قرار می‌گرفت، و بین مباحث اصلی عقیدتی و امور فرعی و طرح آنها در کتاب باید فرق گذاشت، وارد نیست؛ چرا که بحث امامت و رهبری در دو جناح کفر و ایمان در کتاب فراوان اشاره شده است؛ اگرچه نام امامان شیعه یکایک در قرآن نیامده اما ذکر اوصاف ائمه علیهم‌السلام و عصمت آنها و لزوم تبعیت از اولی‌الامر و مباحث دیگر در چندین آیه آمده است؛ بنابراین قرآن همان‌طور که به اصل توحید و معاد و نبوت بها داده است، به امامت و رهبری نیز توجه کرده است. از جمله آیاتی که به بحث

امامت می‌پردازند می‌توان به این وارد اشاره کرد: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» (بقره/ ۱۲۴)، «وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (فرقان/ ۷۴)، «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (اسراء/ ۷۱)، «وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (انبیاء/ ۷۳)، «وَاجْعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا» (سجده/ ۲۴)، «وَنَجْعَلْهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلْهُمْ الْوَارِثِينَ» (قصص/ ۵) و درباره پیشوایان شر آمده: «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ» (توبه/ ۱۲)، «وَاجْعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (قصص/ ۴۱).

البته باید دانست که میزان اهمیت موضوعات با تعداد آیات نسبت مستقیم ندارد و ما نمی‌توانیم بگوییم فلان مسئله چون پنج آیه در قرآن دارد از مطلبی که یک آیه درباره‌اش آمده پنج برابر مهم‌تر است. قرآن درباره نماز شب و تهجد یا تلاوت قرآن چندین آیه دارد و درباره خمس یک آیه، درحالی‌که قطعاً خمس از واجبات است و نافله شب و تلاوت مصحف، مستحب است. ذکر حیواناتی که به طرق مختلف مثل پرتاب شدن، کشته شده‌اند (مائده/ ۳) یا گوسفند و شتری که چند شکم زاییده‌اند و در جاهلیت مورد احترام بوده‌اند چه حکمتی دارد و عدم ذکر مباحث مهم‌تر چه مصلحتی دارد، اموری است که بر ما معلوم نیست و علم آن نزد خداوند متعال است. ما فقط طبق دستورات خداوند و پیامبر و حجت‌های الهی او عمل می‌کنیم.

نکته اخیر اینکه اگر نام حضرت علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در قرآن نیامده، متقابلاً می‌توان گفت که نام خلفا و لزوم تعیین خلیفه از سوی مردم یا اهل حل و عقد، یعنی بزرگان قوم یا از سوی خلیفه قبل نیز در مصحف نیامده است. مشروعیت این شیوه‌ها را برای تعیین خلیفه و حاکم از کدام آیه قرآن می‌توان استفاده کرد؟! استفاده از روش‌های دیگر برای تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله، منوط به اثبات قبلی اعتبار آن طریق است.

نتیجه: اگر چه نام علی علیه السلام و سایر ائمه علیهم السلام در قرآن تصریح نشده است، اما قرآن از طریق بیان ویژگی‌های خاص امام، نظر روشن خود را ذکر کرده است. علاوه بر آن مثل اکثر موارد بحث کلی امامت و اهمیت آن در کتاب آمده و جزئیات برعهده پیامبر گذاشته شده است. حتی اگر کل مطلب هم برعهده پیامبر باشد مشکلی نیست؛ چرا که سنت عدل و مکمل ثقل اکبر است. مضافاً بر اینکه حتی در صورت تصریح هم امکان توجیه و اختلاف همواره وجود دارد. در ضمن خداوند این‌گونه هم زمینه تحریف قرآن را از بین برده و هم بابی برای امتحان امت و تعیین تسلیم‌شوندگان فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله گشوده است.

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن جریر طبری، محمد، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، بی نا، ۱۴۰۸ق.
۲. ابن سعد، محمد، الطبقات الكبرى، بیروت، دارالکتب، ۱۴۰۵ق.
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، تصحیح وشرح ومقابله لجنة من أساتذة النجف الأشرف، النجف الأشرف، الحيدرية، (۱۳۷۶-۱۹۵۶م).
۴. ابن عابدين، محمد امين بن عمر بن عبدالعزيز عابدين الدمشقي الحنفي (المتوفى: ۱۲۵۲هـ)، رد المحتار على الدر المختار حاشية رد المختار، بيروت، دارالفكر، الطبعة الثانية، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن كثير، اسماعيل، البداية و النهاية، تحقيق على نجيب عطوى و آخرين، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۸ق.
۶. ابن ماجه قزوینی، محمد، سنن ابن ماجه، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر، بی نا.
۷. ابوداود، سليمان، سنن ابى داود، تعليق محمد بن عبد الحميد، بيروت، دار إحياء السنة النبوية، بی نا.
۸. ابو عمر، يوسف بن عبد البر، جامع بيان العلم و فضله، بيروت، دارالكتب، بی نا.
۹. اسكافي، محمد، المعيار و الموازنه فى فضائل الإمام أمير المؤمنين على بن ابى طالب، تحقيق محمد باقر محمودى، بيروت، بی نا، بی نا.
۱۰. الالبانى، محمد ناصر الدين، اصل صفة صلاة النبى، رياض، مكتبه المعارف للنشر- و التوزيع، ۱۴۱۰ق.
۱۱. آلوسى، محمود، روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى، به كوشش محمد حسين العرب، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۷ق.
۱۲. آيتى، محمد ابراهيم، تاريخ پیامبر اسلام، دانشگاه تهران، چاپ ششم، ۱۳۷۸ش.



۱۳. ایچی، عبدالرحمن، شرح المواقف، مصر، ۱۳۲۵ق.
۱۴. بخاری، محمد، صحیح البخاری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۱۵. بغوی، حسین، معالم التنزیل، تحقیق خالد عبدالرحمن العک، بیروت، بی تا، ۱۴۰۷ق.
۱۶. بیهقی، احمد، السنن الکبری، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.
۱۷. ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحیح، تحقیق احمد شاکر، بیروت، بی تا، بی تا.
۱۸. ثعلبی، احمد، الكشف و البیان، تحقیق ابی محمد بن عاشور، بیروت، بی تا، ۱۴۲۲ق.
۱۹. جصاص، احمد، احکام القرآن، تحقیق محمد علی شاهین، بیروت، بی تا، ۱۴۱۵ق.
۲۰. حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق یوسف عبدالرحمن المرعشی، بیروت، دارالمعرفه، بی تا.
۲۱. حسکانی، عبیدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۲۲. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، امام شناسی، مشهد، مؤسسه ترجمه و نشر - دوره علوم و معارف اسلام، ۱۴۲۲ق.
۲۳. حموی جوینی، ابراهیم، فرائد السمطین، تحقیق محمد باقر محمودی، قم، مجمع احیاء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۵ق.
۲۴. خطیب البغدادي، أحمد علی ثابت أبوبکر، الكفاية في علم الرواية، دائرة المعارف العثمانیة، ۱۳۵۷ش.
۲۵. دارمی، عبدالله بهرام، سنن الدارمی، بی جا، دار احیاء السنة النبویة، بی تا.
۲۶. ذهبی، محمد، تذکرة الحفاظ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۷. زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۲ق.
۲۸. سبکی، أبوالحسن تقی الدین علی بن عبدالکافی (المتوفی: ۷۵۶هـ)، فتاوی السبکی، دارالمعارف، ۱۴۲۱ق.

۲۹. سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، لبنان، دارالکتب العربی، ج ۲، ۱۴۲۱ق.
۳۰. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، بیروت، دارالفکر، ۱۹۸۳م.
۳۱. شافعی، محمد بن ادريس، المسند، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.
۳۲. شرف‌الدین، عبدالحسین، المراجعات، تهران، المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۱۶ق.
۳۳. شوکانی، محمد بن علی، فتح القدير الجامع بين فنی الروایة و الدراية من علم التفسیر، بیروت، دارالمعرفة، المكتبة المصرية، ۱۴۱۸ق.
۳۴. الشيباني، ابو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، مسند، القاهرة، دارالحديث، ۱۴۱۶ق.
۳۵. صدوق، محمد، کمال الدين و تمام النعمة، تصحيح و تعليق علي أكبر الغفاري، قم، مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۰۵ق.
۳۶. طباطبائي، محمد حسين، الميزان في تفسير القرآن، قم، منشورات جماعة المدرسين، چاپ ۹، ۱۳۸۳ش.
۳۷. طبرسي، فضل بن حسن، إعلام الوري بأعلام الهدى، قم، بی‌نا، ۱۴۰۲ق.
۳۸. طبرسي، فضل بن حسن، مجمع البيان لعلوم القرآن، تحقيق محلاتی و طباطبائي، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ق.
۳۹. عسگری، سيد مرتضى، نقش ائمه در احیاء دين، تهران، واحد تحقیقات اسلامی بنیاد بعثت، دوم، ۱۳۶۸ش.
۴۰. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحيح هاشم الرسولى المحلاتی، تهران، المكتبة الاسلاميه، بی‌تا.
۴۱. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتيح الغیب (تفسیر کبیر)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۴۲. قاسمی، محمد جمال‌الدین، قواعد التحديث من فنون مصطلح الحديث، تحقيق مصطفى شيخ مصطفى، مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۵ق.
۴۳. القرطبي، ابو عبدالله محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبي)، القاهرة، دارالکتب المصرية، ج ۲، ۱۳۸۴ق.

۴۴. قوشجی، علاءالدین، شرح تجرید العقاید، بی تا، بی نا.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تصحیح علی اکبر الغفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق.
۴۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الاطهار، العلامة المحمد الباقر البهبودي، یحیی العابدی الزنجانی، السید کاظم الموسوی المیاموی بیروت، دار احیاء التراث العربی، ط الثالثة، ۱۴۰۳ ق - ۱۹۸۳ م.
۴۷. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۷۲ م.
۴۸. معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، مشهد، الجامعة الرضویه للعلوم الاسلامیه، ۱۳۷۷ ش.
۴۹. مغنیه، محمد جواد، الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۲۴ ق.
۵۰. نووی شافعی، یحیی بن شرف، روضة الطالبین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.
۵۱. نیشابوری، حسن، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، هامش تفسیر جامع البیان ابن جریر طبری، بیروت، بی نا، ۱۴۰۸ ق.
۵۲. هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع و الزندقه، تخريج و تعليق عبدالوهاب عبداللطيف، قاهرة، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.
۵۳. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ ق.

انقلاب اسلامی زمینه‌سازی ظهور؛ ظرفیت‌ها و موانع

علی مجتبی‌زاده*

چکیده

باور به ظهور منجی و برپایی عدالت از مشترکات ادیان الهی و نقطه امید به آینده روشن بشریت است و تحقق چنین هدفی نیازمند زمینه‌سازی و آمادگی است. شکل‌گیری انقلاب اسلامی نویدبخش ظهور جریانی بود که با احیای معنویت و ارزش‌های انسانی و اسلامی، در مسیر زمینه‌سازی برای ظهور گام برمی‌دارد، اما وجود برخی مشکلات و چالش‌ها موجب شده تا برخی با دیده تردید نسبت به زمینه‌سازی آن برای ظهور بنگرند. در این نوشتار با روش تحلیلی به پاسخ این انگاره پرداخته‌ایم و با اشاره به ظرفیت‌های انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی برای ظهور در ایجاد تحول جهانی، تغییر مسیر تاریخ و احیای اسلام ناب، گسترش گرایش به دین و معنویت، به چالش کشیدن فرهنگ و تمدن، تحقق حاکمیت اسلام ناب، آگاهی‌بخشی و بیدارسازی انسانها و نهادینه کردن مفاهیم ارزشی، نشان دادیم که نقش انقلاب اسلامی در زمینه‌سازی ظهور قابل انکار نیست و این تأثیرگذاری واقع شده است. درعین‌حال به هر میزان که کارآمدی و موفقیت‌ها در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اخلاقی، فرهنگی و... بیشتر بوده و از مشکلات و ضعف‌ها کاسته شود، در زمینه‌سازی برای ظهور تسریع خواهد شد.

واژگان کلیدی: ظهور، انقلاب اسلامی، زمینه‌سازی، مشکلات، چالش‌ها.

*. دکتری مدرسی معارف اسلامی، گرایش انقلاب اسلامی، a.mojtabazadeh@chmail.ir.